

25 Ekim 2016

و«قطع الطريق».

أو الإمام عليه السلام، سواء ارتبط ذلك بأمن الدولة الإسلامية، أو المسلمين، أو بأحواله الشخصية.

والتالث لا ضرورة للكلام عنه؛ لأنه مستعمل في المعنى اللغوي وفي مواطن عديدة.

قال تعالى: ﴿وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا بَيَّنَّاتُ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ...﴾ (١).

ففي هذه الآية والتي بعدها تقريع وتوبيخ لبعض أمهات المؤمنين، وهما حفصة وعائشة، حيث قامت الأولى بإفشاء بعض ما أسره النبي صلى الله عليه وسلم إليها للثانية (٢).

إفشاء

لغة:

ولذلك لم تفش فاطمة الزهراء عليها السلام سر رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا بعد وفاته حينما أسرت إليها: أنه ميت من مرضه ذلك، وأنها أول من يلحق به من أهل بيته (٣).

الإظهار، والنشر، والتوسّع، وإفشاء السر: إظهاره، وإفشاء السلام: نشره وإذاعته، وإفشاء الشيء: كالدّم والنجاسة ونحوهما - توسّعه (١).

(١) التحريم: ٣.

اصطلاحاً:

(٢) انظر: تفسير الكشاف ٤: ١٢٦، تفسير البيضاوي ٢: ٥٠٥، وتفسير مجمع البيان ١٠: ٣١٣ - ٣١٤.

استعمله الفقهاء في المعاني اللغوية نفسها.

(٣) جاء في حديث عائشة: «... فلما مرض النبي صلى الله عليه وآله وسلم دخلت فاطمة فأكبت عليه فقبلته ثم رفعت رأسها فبكت، ثم أكبت عليه، ثم رفعت رأسها فضحكت، فقلت: إن كنت لأظن أن هذه من أعقل نساتنا فإذا هي من النساء، فلما توفي النبي صلى الله عليه وآله وسلم، قلت لها: أرايت حين أكبت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فرفعت رأسك فبكت، ثم أكبت عليه فرفعت رأسك فضحكت، ما حملك على ذلك؟ قالت: إني إذا لبذرة. أخبرني: أنه ميت من وجهه هذا فبكت، ثم أخبرني أني أسرع أهله لحوقاً به، فذاك حين ضحكت». سنن الترمذي ٥: ٧٠٠، كتاب المناقب، الباب ٦١، الحديث ٣٨٧٢. وقال ابن الأثير بعد نقل قولها عليها السلام: «إني إذن =

الأحكام:

يختلف حكم الإفشاء باختلاف متعلّقه، فقد يحرم أو يجب أو يستحب.

وفيما يلي نذكر كل واحد من هذه الأقسام:

أولاً - الإفشاء المحرّم:

يحرم الإفشاء في عدّة موارد نشير إليها إجمالاً، وهي:

١ - إفشاء أسرار النبي صلى الله عليه وسلم والأئمة عليهم السلام:

لا يجوز إفشاء ما أسره النبي صلى الله عليه وسلم

(١) انظر: ترتيب كتاب العين، والصحاح، ولسان العرب، وجمع البحرين: «فشا».

أنه لو حصل العلم بالعقم جاز الفسخ لعدم تحقق الشرط، وإنما الكلام في حصول العلم، فهو لا يحصل بما تقدّم من الأمور التي ذكروها.
كلّ ما ذكر يمكن فرضه بالنسبة إلى كلّ من الزوجين، كما صرّحوا به.

راجع: تدليس، عقم، عيب.

مضانّ البحث:

أمّا الاستيلاد بالمعنى الأوّل فهو يأتي في كتاب النكاح، في باب التدليس.
وأمّا بالمعنى الثاني فيأتي في كتاب الاستيلاد، أو أمّهات الأولاد، وفي مواطن متفرّقة من الفقه.

أسر

أنظر: أسارى.

إسراج

لغة:

إيقاد السراج وهو المصباح^(١).

راجع: إسراف / الإسراف في الإسراج.

(١) لسان العرب: «سرج».

إسرار

لغة:

مصدر أسرّ، يقال: أسررت الشيء، أي

كتمته وأخفيته^(١).

اصطلاحاً:

يأتي بمعانٍ يجمعها الإخفاء والكتمان، مثل:

١- الإسرار في أقوال الصلاة وأذكارها،

وأطلقوا عليه: الإخفات والإخفاء أيضاً.

والإسرار بهذا المعنى يقابل الإجهار.

وللفقهاء كلام في تعريف الإسرار

(الإخفات) والإجهار سوف نتعرّض له في عنوان

«جهر» إن شاء الله تعالى، لكن نقول إجمالاً:

أ- الجهر هو أن يسمعه القريب الصحيح

السمع إذا استمع. وهذا أقلّ الجهر.

ب- الإسرار هو أن يُسمع نفسه إن كان

يسمع.

كذا قال المحقّق في الشرائع^(٢)، ونقل صاحب

(١) أنظر: ترتيب كتاب العين، ومعجم مقاييس اللغة،

ولسان العرب، والمصباح المنير، والقاموس المحيط:

«سر».

(٢) شرائع الإسلام ١: ٨٢.

Yeni Eflakınca

220178

Aristo
011833

31r

180993

160r

1689 RAMÓN GUERRERO, Rafael. Elementos neoplatónicos en el *Sirr al-asrār* (*Secretum secretorum*) atribuido a Aristóteles. *Mediterranea*, 1 (2016) pp. 55-68. Abstract(s): English.

26 Kasım 2017

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SUNMA GELEN DOKÜMAN

کتمان سِرّ، پنهان کردن راز، اصطلاحی در اخلاق، شریعت و تصوف. کتمان مصدر عربی ثلاثی از ریشه کَتَم است. کَتَم و مشتقات آن به معنای پنهان کردن، پنهان کاری کردن، پزمرده شدن، در خود جای دادن، پوشیده داشتن، پوشیده شدن، پوشیده ماندن آمده است. کتمان در معنای لُغَوی، واجد ارزشی نیست و بسته به آنچه که پنهان می‌گردد صفتی پسندیده یا ناپسند است.

در معنای اصطلاحی چنانچه کتمان علی الاطلاق به معنای صفتی ناپسند ذکر شود مراد آن است که چیزی که اخلاقاً یا شرعاً یا عرفاً نباید پوشیده داشته شود کتمان شده است. اگر در اصطلاح، کتمان به معنای صفتی نیکو یاد شود، مراد آن است که چیزی که اخلاقاً یا عرفاً، در شریعت یا به طریقت نباید فاش شود، پنهان نگهداشته شود. چنین چیزی را اصطلاحاً سِرّ نامیده‌اند. سِرّ اسم است و به معنی راز آمده است، و کتمان سِرّ، پنهان داشتن چیزهایی است که باید از دسترس کسانی که نباید به آن دسترسی داشته باشند پنهان داشته شود. در مقابل، مراد از کتمان در مقام یک امر ناپسند: پوشیده داشتن و پنهان کردن حق است یعنی «کتمان حق» هرگاه اصطلاح کتمان به طور علی الاطلاق به مثابه چیزی مذموم به کار برود منظور کتمان حق است، یعنی پنهان کردن چیزهایی که اخلاقاً، عرفاً و شرعاً نباید پنهان داشته، و از دسترس دیگران دور نگهداشته شود.

از کتمان حق به عنوان «کتمان شهادت» و «کتمان شهادت به حق» نیز یاد می‌شود. در اصطلاح فقهی، کتمان حق یا کتمان شهادت، کتمان گواهی و به عبارت دیگر کتمان شهادت به حق از گناهان کبیره است. قرآن، شدیدترین لحن را از پنهان کردن شهادت به حق نهی نموده است: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ، مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ، أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ** = همانا کسانی که دلایل روشن و هدایت کننده ما را، پس از آنکه در کتاب برای مردم بیانشان کرده‌ایم، کتمان می‌کنند، هم خدا آنها را لعنت می‌کند و هم دیگر لعنت کنندگان (بقره، ۱۵۹). **وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** = حق را به باطل نیامیزید؛ و با آنکه حقیقت را می‌دانید، کتمانش مکنید (بقره، ۴۲). **وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آيْمٌ قَلْبُهُ** = و شهادت را کتمان نکنید؛ هر کس که شهادت را کتمان کند به دل گناهکار است (بقره، ۲۸۳). از رسول اکرم (ص) نقل شده که: «هر که گواهی خود را پنهان دارد و از اداء آن دریغ ورزد خداوند در قیامت

در جمع خلائق، گوشت او را به او بخوراند». به همین اعتبار، در فقه، تعریف کتمان شهادت را پنهان کردن شهادت به منظور فرار از ادای آن گفته‌اند. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که: **«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالَمَ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ** = هنگامی که بدعت‌ها در میان امت من پدید آیند، بر عالم است که دانش خود را آشکار سازد؛ و کسی که چنین نکند پس لعنت خدا بر او باد». نیز: **«وَمَنْ سئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ فَكْتَمَهُ، أَلْجِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ** = هر کس از او درباره دانشی که او می‌داند پرسشی شود و او آن دانایی را کتمان کند، روز قیامت دهان بندی از آتش بر او زده خواهد شد». درباره شأن نزول آیه ۱۵۹ سوره بقره، قول ابن عباس و بعضی دیگر آن است که مراد از **«الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ»**، علمای یهود و نصاری هستند که رسالت رسول خدا (ص) را که در تورات و انجیل بود کتمان می‌کردند. اما طبرسی پس از نقل این نظر، اظهار کرده که به قولی، این آیه شامل هر کسی است که **«مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»** را کتمان کند. در تفسیر عمیانی، روایاتی نقل شده که امام باید امام بعد از خود را معرفی کند و منظور از کلمه هُدی (هدایت) در آیه مذکور را حضرت علی (ع) دانسته است.

مشتقات کَتَم در قرآن، بیست و یک بار و در همه موارد به معنای پنهان کردن به کار رفته است. در بیست مورد، از کتمان به عنوان امری ناپسند، یعنی کتمان حق و امر واقع، یاد شده؛ ولی در یک مورد به عنوان پنهان واقعیت از دسترس دشمنان خدا یاد شده است. در این مورد مراد از کتمان، «کتمان سر» است یعنی پنهان کردن آنچه باید از ناهلان پوشیده بماند: **وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...** و مردی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت، گفت... (غافر، ۲۸).

در غالب موارد، هرگاه اصطلاح کتمان به طور مطلق به کار برود مراد از آن کتمان سر است و به عنوان امری پسندیده است. از جمله صفات ائمه (ع) را صفت کتمان دانسته‌اند و گفته‌اند حضرات ائمه معصومین (علیهم السلام) برخی مطالب را از یاران خویش - که به صلاح ایشان با جامعه نبوده - پنهان می‌کرده‌اند؛ از جمله امام صادق (ع) به یاران خود فرمود: **«اگر بیم آن نبود که به دست دیگران بیفتد، چنانکه در گذشته چنین شد، همانا کتابی در اختیارتان می‌نهادم که تظاهر قائم (عج) به هیچ کس نیازی نداشته باشید»**. ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود: **«پدرم نیکو پدری بود، که درود خدا بر او باد؛ او می‌فرمود: اگر سه نفر می‌داشتم که علم خود را به آنها می‌سپردم و آنها شایستگی آن را داشتند، همانا مطالبی به آنها می‌گفتم که تا قیامت از احکام حلال و حرام**

سر

۱۹۶، ۵۱۳، ۶۵۲؛ اوزون چارشیلی، ۱۹۸۸ الف، ج ۱، ص ۴۶، ۲۱۵-۲۱۸
۲۰۲، ۲۷۸-۲۷۹، ج ۲، ص ۳۱، ۶۵-۶۴، ۹۰، ۱۰۶؛ همو،
۱۹۸۸ ب، ص ۹۰.

منابع: ابن بطوطه، رحلة ابن بطوطه، المسماة تحفة النظائر فی غرائب
الامصار و عجائب الاسفار، چاپ عبدالهادی تازی، رباط ۱۴۱۷/
۱۹۹۷؛ احمد جواد، تاریخ عسکری عثمانی، کتاب ۱، استانبول
۱۲۹۹؛ اسکندر منشی؛ محمدحسن بن علی اعتماد السلطه، تاریخ منتظم
ناصری، چاپ محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳-۱۳۶۷ ش؛
عبدالقادرین ملوکشاه بذاونی، منتخب التواریخ، تصحیح احمد علی
صاحب، چاپ توفیق ه. سبحانی، تهران ۱۳۷۹-۱۳۸۰ ش؛ شمس الدین بن
خالد سامی، قاموس ترکی، چاپ احمد جودت، استانبول ۱۳۱۷-
۱۳۱۸؛ یحیی بن احمد سرهندی، تاریخ مبارک شاهی، چاپ محمد
هدایت حسین، کلکتہ ۱۹۳۱، چاپ اقت تهران ۱۳۸۲ ش؛ محمدجعفر بن
محمدحسین طرب فایینی، جامع جعفری: تاریخ یزد در دوران
نادری، زندگی و عصر سلطنت فتحعلی شاه، چاپ ایرج افشار، تهران
۱۳۵۳ ش؛ ابوالفضل بن مبارک عالمی، اکبرنامه، ج ۱، چاپ غلامرضا
طباطبائی مجد، تهران ۱۳۷۲ ش؛ محمدقاسم بن غلامعلی فرشته، تاریخ
فرشته، چاپ محمدرضا نصیری، تهران ۱۳۸۷ ش-؛ حسن بن
حسن فسائی، فارسنامه ناصری، چاپ منصور رستگار فسائی، تهران
۱۳۸۲ ش؛ عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و
اداری دوره قاجاریه، تهران ۱۳۸۴ ش؛ مصطفی عبدالکریم خطیب، معجم
المصطلحات و الالفاظ التاريخية، بیروت ۱۹۹۶/۱۴۱۶؛ احمد بن
علی مقریزی، المواعظ و الاعتبار فی ذکر الخطط و الآثار، چاپ ایمن
فؤاد سید، لندن ۱۴۲۲-۱۴۲۵/۲۰۰۲-۲۰۰۴؛ میرزافعی، دستورالملوک،
چاپ ایرج افشار، در دفتر تاریخ، ج ۱، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد
موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰ ش؛ مصطفی نعیم، تاریخ نعیم،
[استانبول] ۱۲۸۱-۱۲۸۳؛

Hüseyin Hezârfen, *Telhîsü'l-beyân fî kavânîr-i Âl-i
Osmân*, ed. Sevim İlgürel, Ankara 1998; Mehmet Zeki
Pakalın, *Osmanlı tarih deyimleri ve terimleri sözlüğü*,
İstanbul 1971-1972; İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı
devleti teşkilâtından kapukulu ocakları*, Ankara 1988a;
idem, *Osmanlı devletinin merkez ve bahriye teşkilâtı*,
Ankara 1988b; idem, *Osmanlı devletinin saray teşkilâtı*,
Ankara 1988c.

/ طاهر بابایی /

سر، اصطلاحی عرفانی، به معنای قوه‌ای باطنی در سالک
و نیز یکی از منازل سلوک. سر در لغت به معنای چیزی است که

در حکومت ممالیک مصر نیز، مسئول اصطبل سلطنتی،
سراخور / سرآخوریه نامیده می‌شد (مقریزی، ج ۴، قسم ۱،
ص ۲۹۶؛ مصطفی عبدالکریم خطیب، ص ۲۴۱).

در دوره عثمانی، برای بیان برتری رتبه از واژه باش (باش / باشی*)، به معنی سر، در آغاز یا پایان یا توأمان در ابتدا و
انتهای عنوان منصب یا شغل استفاده می‌شد. علاوه بر باش،
گاهی ترجمه فارسی آن (سر) در ابتدای نام مناصب و مشاغل
به کار می‌رفت (باش / باشی*).

در میان مناصب و مشاغل دریاری عثمانی، بسیاری از
عناوین با پیشوند سر ساخته می‌شد، همچون: سراطبأء /
سرطبیب شهریاری (سردسته طبیبان سلطان)، سربوستانیان /
سربوستانچیان (سردسته بوستانچیان دربار)، سرمعماران خاصه،
سرمنجم خاصه، سرشکوفه‌چی (سردسته پرورش‌دهندگان
گل‌های باغ‌های دریاری)، سردوآقین خاصه (= چاشنی‌گیرباشی)،
سرزرگران (سردسته زرگران دربار)، سرخبازان (سردسته
خبازان دربار) و مانند آن (به هزارفن^۱، ص ۵۸-۵۹، ۲۲۲-
۲۲۳، ۲۲۹؛ پاکالین^۲، ج ۳، ص ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۶-۱۸۸،
۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۶؛ اوزون چارشیلی^۳، ۱۹۸۸ الف، ج ۱،
ص ۹۱-۹۲، ۴۰۵، ج ۲، ص ۹۳؛ همو، ۱۹۸۸ ب، ص ۲۶۵، ۳۸۱،
۴۰۰، ۴۰۷، ۴۲۷، ۴۵۵، ۴۹۵، ۵۰۸).

در سازمان اداری و مالی عثمانی، اسامی مناصبی همچون
سرؤزآن خاصه^۴ (سردسته وزنه‌داران خزانه)، سردقترچی
(سردسته محافظان دفترهای بخش بکلیکچی در دیوان
همایون*)، سرمحرر (سردسته نامه‌نگاران / سردبیر روزنامه)،
سرخلیفه (سردسته کاتبان مقدم عثمانی)، سرخازن
(= باش خزانه‌دار، مسئول خزانه مرکزی) و سرکاتب (سردسته
کاتبان هریک از بخش‌های اداری) و در تشکیلات نظامی
و انتظامی عثمانی نیز عناوینی مانند سرطورناتی (=)
طورناجی‌باشی، فرمانده شصت و هشتمین اورتة ینی‌چریان)،
سرزغری^۵ (= زغری‌باشی^۶، فرمانده شصت و چهارمین اورتة
ینی‌چریان)، سربادگان (= یایاباشی، یکی از بخش‌های سه‌گانه
ینی‌چریان)، سرصکسونجی^۷ (سردسته گونه‌ای از سگان
شکاری، یکی از سرکرده‌های ینی‌چریان)، سرچپه‌جیان^۸
(سردسته نگهبانان و توزیع‌کنندگان ادوات جنگی)، سرسگبانان
(سگبان‌باشی؛ ← سگبان*) و نظایر اینها با پیشوند سر
به چشم می‌خورد (به هزارفن، ص ۶۴، ۱۵۲، ۱۷۰، ۲۲۳؛
نعیم، ج ۴، ص ۱۳۱؛ احمد جواد، کتاب ۱، ص ۱۴؛ سامی، ذیل
«سر» و «محرر»؛ پاکالین، ج ۳، ص ۱۷۶-۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۶،

1. Hezârfen

2. Pakalın

3. Uzunçarşılı

4. Servezân-ı hassa

5. Serzağarı

6. Zağarcıbaşı

7. Serseksoncu/ Sersamsoncu

8. Sercebeciyan

Cahiz
Mead
Sir
Hasad
Hazi (081121)

14524. bb. 53

al-JAHIZ ('Amr ibn Baḥr).

سائد الجاحظ

Majmū' rasā'il al-Jāhīz. [Four hitherto unpublished ethical treatises: (1) Risālat al-ma'ād wa'l-ma'āsh, on human relationships. (2) Kitāb al-sirr wa-hifz al-lisan, on keeping secrets. (3) Risālah fi 'l-jidd wa 'l-hazl, on seriousness and frivolity. (4) Risālat faṣl mā bain al-'adāwah wa'l-hasad, on malice and envy. Edited by P. Kraus and Muhammad Ta-Ha al-Hājirī.] pp. xi, 124. Cairo, 1943.

25 EKIM 1999

Sir

Nārūl-Hakīk, 188-192.

D. Bas: 4370

Sir

34151 81

Uṣṭūra(al-)wa al-ramz. الاسطورة والرمز.

- الاسطورة والرمز: مبادئ نقدية وتطبيقات: خمس عشرة دراسة لخمسة عشر ناقدا / ترجمة جبرا ابراهيم جبرا.

- Baghdad: Wizarat al-'ilam, 1973. - 252p. ; 24cm.

-(Silsilat al-kutub al-mutargama ; 15). [8° 2.40093] (15)

"Uṣṭūra(al-)wa al-ramz". - Trad. Ġabra Ibrahim Ġabra. - Ech.int.75-7195.

2 KASIM 999

السِّرُّ

Sir

الهادي الموضوعات نهج البلاغة 290-294

288

13 NISAN 1995

06 MART 1994

SIR

6369. Filoramo, Giovanni: A history of Gnosticism / Giovanni Filoramo. - Repr. - Oxford [u. a.]: Blackwell, 1991. - XXI, 269 S.

Einheitssacht.: L' attesa della fine (engl.)

ISBN 0-631-15756-5

31 A 18243

Sirr

e l-Luma', s. 300, 303, 430

891.5

KAS.C

13 OCAK 1995

Sir

34413 81

NAṢR ('Āṭif Ġawda). نصر (عاطف جودة).

- الرمز الشمسي عند الصوفية / ... عاطف جودة نصر.

Beyrouth: Dar al-Andalus ; -

Beyrouth: Dar al-Kindi, 1978. - 528p. : couv. ill. en coul. ; 24cm. [8° Y.1520]

"Ramz(al-)al-šī'ri 'ind al-ṣūfiya". - Thèse: Adab: Qism al-luġa al-'arabiya: Ġani'at 'Amr Šams: al-Qahirā: 1977. - Bibliogr., p.509-525. - Acq.79-13349. - Fr.

SIR

Ahlak

- Kaderinin Sırrını İfşainin Konusu Olması

Nenevi, Ferhul-Mushih, 6.10 s.8

SIR

Fārābī, fī s-Siyāse

el-Hikmeti: l-hāṭide iqināle

Beyrut 1983, s. 340-341

Sir

R124 Contemplation of the holy mysteries / Muhyiddin Ibn 'Arabi. Tr. Cecilia Twinch & Pablo Beneito. Oxford, 2001

Graham, Terry. Sufi (London), 56 (2002-2003), pp.47-48 (E)

16 MART 2007



09 TEMMUZ 1994

Sir (163-175)

اشقى منىنا بعدد ما مرى وأقرحت فما . رقم لها وشيخ
بعض غوامضنا . وعشق مليتا الدكتور جميل جيز

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	25069
Tasnif No:	892.7 CAH.B

الطبعة الثالثة

دارالمشرق للنشر
بيروت

1992

Printed with the assistance of
the Burkitt Foundation
Houston, Texas, U.S.A.

كتمان السر وحفظ اللسان

... واعلم يقيناً ان الصمت سرمداً ابداً أسهل مرماً — على ما فيه من المشقة — من اطلاق اللسان بالقول على جهة التحصيل والتمييز والقصد للصواب ، لما قدمنا ذكره من علة مجاذبة الطباع ولأن من طبع الانسان محبة الاخبار والاستخبار . وبهذه الجيلة التي جبل عليها الناس نقلت الاخبار عن الماضين الى الباقين (و) عن الغائب الى الشاهد ، واحب الناس ان ينقل عنهم ونقشوا خواطرهم في الصخور واحتالوا لنشر كلامهم بصنوف الحيل . وبذلك ثبتت حجة الله على من لم يشاهد مخارج الانبياء ولم يحضر آيات الرسول . وقام مجي الاخبار عن غير تشاعر ولا تواطؤ مقام العيان ، وعرفت البلدان والاقطار والامم والتجارات والتديرات والعلامات ، وصار ما ينقله الناس بعضهم عن بعض ذريعة الى قبول الاخبار عن الرسل وسلاماً الى التصديق وعوناً على الرضا بالتقليد . ولولا حلاوة الاخبار والاستخبار عند الناس لما انتقلت الاخبار وحلت هذا المحل . ولكن الله عز وجل حببها اليهم لهذا السبب ، كما جعل عشق النساء داعية للججاج ولذة الجماع سبيلاً للنسل والرقعة على الولد عوناً على التربية والحضانة وبهما كان النشوء والنماء ، وحب الطعام والشراب سبباً للغذاء والغذاء سبباً للبقاء وعمارة الدنيا .

ففسر على الانسان الكتمان لا يثار هذه الشهوة والانقياد لهذه الطبيعة ، وكانت مزاولة الجبال الراسيات عن قواعدا اسهل من مجاذبة الطباع . فاعتراه الكرب لكتمان السر وغشية لذلك سقم وكمد يحس له في سويداء قلبه بمثل ديبب النمل وحكمة الجرب ومثل لسع الدبر ووخز الاشافي ، على قدر اختلاف مقادير الحلوم والرزانة والخفة . فاذا ياح بسره فكأنه انشط من عقال . ولذلك قيل : الصدر اذا نفت برأ ، مثلاً مضروباً لهذه الحال ، وقيل :

« ولا بد من شكوى اذا لم يكن صبر »

وليس قولنا : طبع الانسان على حب الاخبار والاستخبار ، حجة له على الله ، لانه طبع على حب النساء ومنع الزنا وحبب اليه الطعام ومنع من الحرام ، وكذلك حبب اليه ان يخبر بالحق النافع ويستخبر عنه ، وجعلت فيه استطاعة هذا وذاك ، فاختر الهوى على الرأي .

١١٢ — من رسالة المعاد والمعاش

حسيراً . وقد قال بعض الحكماء : فرقوا المنية واطلبوا الارباح بكل شعب . واعلم انه ليس من الاخلاق التي ذمها الحكماء خلق الأ وقد ينفع في بعض الحالات ويرد به شكله ويقام بازاء مثله ويدافع به نظيره انك ستمنى بصحبة السلطان الحازم والعدل وبصحبة السلطان الاخرق الجهول الغشوم ، فالحازم العادل يسوسه لك الادب والنصح والاخرق يسوسه لك الحيلة والرفق . العادل يعضدك منه ثلاث وتصبر نفسه لك على ثلاث ، فاللواتي يعضدك : تسليط العدل وانفاذ الحكومة — وفي ذلك صلاح الرعية — واثابة المحسنين الذين اثبتهم تحصين البيضة والسبل ، والعفو ما بلغ به الاستصلاح واكتفى به من البسط . واللواتي تصبر نفسه لك عليهن الهوى الى ما وافق الرأي وأمضى الرأي الأ بعد التثبت حتى تعاونه عليه النصحاء .

ولكني اوصيك برياضة نفسك حتى تذللها على الامور المحمودة ، فان كل امر ممدوح هو مما تستنقل النفوس ، وما تسر به وتنقلب اليه الاخلاق المذمومة . فان اهملتها واباها غلبت عليك لانها فيها طبيعة مركبة وجيلة مفطورة . فلتنك المساهلة في اخلاقك اغلب عليك من المعاصرة والحلم أولى بك من العجلة والصبر الحاكم عليك دون الجزع والعفو اسبق اليك من المجازاة باللذونوب والمكافأة بالسوء ، وكذلك سائر الاخلاق المحمودة والمذمومة فلتنك محموداتها غالبية على افعالك محكمة في امورك . فانك ان ضببت ذلك وقومت عليك نفسك عشت رخي البال قليل الم كثير الصديق قليل العدو سليم الدين نقي العرض محمود الفعال جميل الاحدوة في حياتك وبعد وفاتك ، وكنت بموضع الرجاء ان يصل الله لك السلامة الآجلة بالنعمة العاجلة .

مصطلحات قرآنية

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	56186
Tas. No:	11119

الدكتور صالح عزيمة

1414/1994
Beirut

السر

من أشهر معاني السر وأبينها أنه في مقابل الجهر ، كما في قوله تعالى : ﴿ وهو الله في السموات والأرض يعلم سركم وجهركم ﴾ فهو ينفق منه سرّاً وجهرّاً * وأسروا قولكم أو اجهروا به ﴾ ، وأنه في مقابل العلانية والعلن ، كما في قوله : ﴿ والله يعلم ما تسرون وما تعلنون ﴾ أو لا يعلمون أن الله يعلم ما يسرون وما يعلنون ﴾ ، وقوله حكاية عن نوح : ﴿ ثم إنني أعلنت لهم وأسررت لهم أسراراً ﴾ ، فالسر في هذه الآيات وأمثالها هو ما انكتم واختفى ، والجهر أو العلانية هو ما ظهر وخرج واشتهر .

وقد جاء في الوحي المنزل على أكثر من معنى وبأوجه مختلفة ، فمن هذه الأوجه أنه بمعنى مباحة المرأة وجماعها ، من حيث إنه يخفى ، كما في قوله : ﴿ ولكن لا تواعدوهن سرّاً ﴾ ، ولم يرفض أحد من المفسرين هذا الوجه . إلا أن بعضهم يرى أنه بمعنى الزنا ، ولعل حجته في ذلك ، أن الزواج هو أمر مشروع تقام فيه الأعراس والحفلات فلا يعود سرّاً ، أما الزنا فهو قضاء الشهوة بطريقة منكرة لا يسمح بها ، لذلك يعمد الفاعلون إلى قضاؤها في الخفاء . وقد عرفت اللغة في العهد الجاهلي كلمة « السر » بمعنى مباشرة المرأة ، والنصوص في ذلك كثيرة نكتفي منها بذكر قول امرئ القيس :

وقد زعمت بسباسة اليوم أنني كبرت وألا يحسن السر أمثالي

وجاء بمعنى الروح والنفس ، وذلك في قوله : ﴿ يوم تبلى السرائر ﴾ ، ومعلوم أنه جمع سريرة ، وهو مكن السر وموضع اختبائه في الإنسان ، وهو ما أسره الإنسان وأخفاه في نفسه ، وأين يكون ذلك إلا في الروح أو النفس !؟ وبهذا المعنى كان تعريف الشريف الجرجاني للسر عندما قال بأنه : « لطيفة مودعة في القلب كالروح في البدن ، وهو محل المشاهدة ، كما أن الروح محل المحبة ، والقلب محل المعرفة » . وبذلك صرح القشيري في الرسالة ، وهو يتحدث عن السر فقال : « يحتمل أنه لطيفة مودعة في القلب كالأرواح ، وأصولهم (يريد

التخييلات الآخذة بالعيون وتسمى الشعوذة ، وذلك أن أغلاط البصر كثيرة ، فالفطرة النازلة ترى خطأ مستقيماً ، والعنبة ترى في الماء كالزجاجة ، وقد لا تقف القوة الباصرة على المحسوس وقوفاً تاماً ، إذا أدركت المحسوس في زمان صغير جداً ، فيخلط البعض ببعض ولا يتميز ، كالرحى التي تحمل ألواناً متعددة ، إذا دارت بسرعة فإن البصر لا يرى فيها إلا لونا واحداً . وكذلك النفس إذا كانت مشغولة بشيء ، فربما حضر عند الحس شيء آخر فلا يشعر الحس به ألبة ، والمشعوذ الحاذق يظهر عمل شيء يشغل به أذهان الناظرين ويأخذ عيونهم إليه ، حتى إذا استقروا على هذه الحال ، عمل شيئاً آخر بأقصى سرعة ، فيبقى ذلك العمل خفياً .

ومن أقسام السحر ، الأعمال العجيبة التي تظهر من الآلات المركبة على النسب الهندسية ، ومنها الاستعانة بخواص الأدوية والأحجار ، ومنها تعليق القلب وهو أن يدعي الساحر أنه يعرف الاسم الأعظم ، وأن الجن ينقادون في أكثر الأمور إليه .

ويحاول العلامة الطباطبائي أن يثبت في بحث مفصل ، وقوع الأفعال الخارقة للعادة ، سواء كانت معجزة وكرامة ومردها إلى القدرة الإلهية ، أو كانت شعبذة واستحضاراً للأرواح ومنشؤها أعمال خفية ، واستخدام التخيل ، والتركيب على قوة الخيال وأثره . وما ذكره وما نرى أنه من الضروري أن ينقل ، قوله : « العلوم الباحثة عن غرائب التأثير كثيرة ، والقول الكلي في تقسيمها وضبطها عسير جداً ، وأعرف ما هو متداول بين أهلها ما نذكره : منها السيمياء ، وهو العلم الباحث عن تمزيج القوى الإرادية مع القوى الخاصة المادية ، للحصول على غرائب التصرف في الأمور الطبيعية ، ومنه التصرف في الخيال المسمى بسحر العيون ، وهذا الفن من أصدق مصاديق السحر . ومنها : الليمياء ، وهو العلم الباحث عن كيفية التأثيرات الإرادية ، باتصالها بالأرواح القوية العالية ، كالأرواح الموكلة بالكواكب والحوادث وغير ذلك بتسخيرها أو باتصالها واستمدادها من الجن بتسخيرهم ، وهن فن التسخيرات . ومنها : الهيمياء ، وهو العلم الباحث عن تركيب قوى العالم العلوي مع العناصر السفلية ، للحصول على عجائب التأثير وهو الطلسمات ، فإن للكواكب العلوية والأوضاع السماوية ارتباطات مع الحوادث المادية ، كما أن للعناصر والمركبات وكيفياتها الطبيعية كذلك ، فلوركيب الأشكال السماوية المناسبة لحدثة من الحوادث ، كموت فلان وحياة فلان وبقاء فلان مثلاً مع الصورة المادية المناسبة أنتج ذلك الحصول على المراد ، وهذا معنى الطلسم . ومنها : الريمياء ، وهو العلم الباحث عن استخدام القوى المادية ، للحصول على آثارها ، بحيث يظهر للحس أنها آثار خارقة بنحو من الأنحاء ، وهو الشعبذة ، وهذه الفنون الأربعة - مع خامس يتلوها ، وهو علم الكيمياء الباحث عن كيفية تبديل صور العناصر بعضها إلى بعض - كانت تسمى عندهم بالعلوم الخمسة الخفية» .

IV 1: BAR. EDEN (LAK 742) ist hier keine Berufsbezeichnung, sondern ein Personennamen wie in Krecher, ZA 63, 207: 4 III 10; dazu s. Krecher's Kommentar, S. 208. Für die Lesung baḥar_x des Zeichens LAK 742, s. H. Waetzoldt, WO 6 (1971), 8 f.

IV 2: Betreffs des Fehlens des Personenkeils vor einem Namen in den Zeugenlisten s. zuletzt F. Pomponio, a. a. O., 144 f: Anm. 15. Ad-da-uru ist belegt auch in MVN 10, 84 III 9-11 wie folgt: ad-da-ki-a, ad-da-uru, é-al-la.

IV 6: Das erste Zeichen ist vielleicht identisch mit LAK 86, d. h. SI₄. Ein SI₄-a-bi als ein Zeuge erscheint in MVN 10, 86 IV 5.

IV 8: Unverstehbar.

IV 9: Es fehlt unserem Text an dem Terminus lú-ki-inim "Zeugen", das eigentlich in V 3 zu erwarten ist. Das Photo des Originals zeigt drei unklare Zeichen, die möglicherweise Rasuren von lú-ki-inim sind. Der Schreiber, der merkte, noch einen Mann Šeškurra zur Zeugenliste hinzuzufügen, muß vielleicht diese Zeile rasiert aber danach fehlerhaft vergessen haben, in V 3 den Terminus zu schreiben. Auch dem Text SR 9 fehlt er.

V 8: Aḥarši ist in anderen Urkunden entweder dub-sar (SR 9 IV 2; MVN 10, 84 VI 1; Krecher, ZA 63, 207: 4 VI 1) oder dub-sar-aša_x (Krecher, *ibid.*, 196: 1 VIII 7).

VI 3: Zur Funktion eines engar-UŠ s. Krecher, *ibid.*, 175 f.

VIII 1 und 2: Daß in unserem Text II und Urnin'unu die gemeinsamen Käufer des Feldes sind, spricht für die Zugehörigkeit des Textes, Krecher, *ibid.*, 212: 5 zu den Fara-Texten. Vgl. Farber, WO 8, 179, Anm. 2.

VIII 4: KU ist nicht zweifelsfrei. Es mag auch pú/túl "Brunnen" sein, obwohl weder ein Flurname aša_x-é-KU noch aša_x-é-pú in Urkunden belegt ist.

VIII 5: Zu bala s. Krecher, ZA 63, 181 ff. und Farber, WO 8, 183.

Ich hoffe eine möglichst schnelle Publikation der originalen Tontafel, die vielleicht einige ungelöste Probleme klarmachen mag.

Anmerkungen

(1) Edzard, D. O., *Sumerische Rechtsurkunden des III. Jahrtausends aus der Zeit vor der III. Dynastie von Ur*, München 1968; J. Krecher, *Neue sumerische Rechtsurkunden des 3. Jahrtausends*, *Zeitschrift für Assyriologie* 63 (1973), 145-271.

(2) G. und W. Farber, Ein neuer Feldkaufvertrag aus Fāra, *Die Welt des Orients* 8 (1975-76), 178-84; J.-P. Grégoire, *Materiali per il vocabolario neosumerico*, vol. X (1981), Nr. 82-86. Leider habe ich Fara-Text(e) in *Orientalia NS* 44 nicht zur Verfügung gehabt.

A STUDY OF THE TERM *SIRR* (*SECRET*) IN SUFI *LAṬĀ'IF* THEORIES

SHIGERU KAMADA*

(I) Introduction

Mystics are, in general, those who seek the Supreme Being and find their spiritual satisfaction in the personal experience of union with It. Sufis are not an exception to this rule. They do not find their spiritual satisfaction in merely following the Divine Law (*Shari'ah*) in a formal way; they further their aim to acquire a personal experience with God, the verbal expressions of which differ very widely from an ecstatic utterance of Ḥallāj: '*Anā al-Ḥaqq*' to Muḥammad al-Ghazālī's moderate treatises. Since they attach importance to a personal and interior experience of God, they examine closely their own interior as the organ through which they reach the presence of God. As a result of their self-examination, they have produced a kind of psychology, a science of inner subtleties (*laṭā'if*).

According to their understanding, the human interior has a multistratal structure, each level of which may be said to correspond to one of the experiences brought forth by their spiritual encounter with God. The ways and principles of division of this interior being are diversified among Sufis, while the technical terms marking the levels are also different. The same term in the works of different Sufis does not always refer to one and the same experience. Some of the key terms are based on the Qur'ānic terminology and others on various sources.⁽¹⁾ The following are the most popular Sufi technical terms concerning the *laṭā'if* which appear in mystical treatises: soul (*nafs*), reason ('*aql*), heart (*qalb*, P. *dil*), spirit (*rūḥ*, P. *jān*), secret (*sirr*), hidden (*khaṭī*), most hidden (*akhfā*), and secret of the secret (*sirr al-sirr*).

Before starting my examination of some Sufi texts I would like to attempt a rapid survey⁽²⁾ of the above mentioned key terms, though it is difficult to understand them in a general way because each individual Sufi uses them in,

* Research Assistant, Faculty of Letters, University of Tokyo.

الناس والأسرار

للأستاذ السيد حسن ترونت

تحرص على معرفة أسرار غيرها ، وقد تجند في سبيل ذلك الجوايس ، زنت العيون ، وتبذل له المال الوفور والرجال الأذكاء ، ولا يقتصر البخل بالأسرار على شؤون الجيوش من أسلحة وذخيرة وتجمعات وتحركات بل يمتداه إلى الضن بما وصل إليه العلم من اختراعات ووسائل دمار ، وتضعها في حرز حريز ، ويقف على حراستها حراس أقوياء *

وقد يأخذك العجب من هذا المسلك وتقول في نفسك لماذا كل هذا العناء ؟ وقد يخفق قلبك فتجد من البشر في كل القاعات أسرة تسمى إلى آدم وحواء ، ولكنك بقليل من التأمل والتبصر تجدهم لم يفارقوا طابعهم ، ولم يتعدوا ما جلبوا عليه من حب الغلبة والتسلط والسيطرة ، ان من

الناس أخفاف (1) ازاء الأسرار ، منهم من يخفيها حتى تكاد تموت ، ومنهم من يديها حتى تنتشر وتفوت ، وكنمان السر كسائر السجيا والخلال ، منه ما يحيد ، ومنه ما يذم ، وقد يكون افشاء السر واجبا حين يتعلق بالشهادة حتى لا تضيع الحقوق ، وتهدر الدماء « ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فانه آثم قلبه » وقد أخذ كتمان السر أو افشاؤه مساحات شاسعة في الكتب العلمية والأدبية على السواء لانه من أثر عظيم في حياة الناس لأنه يتصل بحياتهم وأعراضهم وكراماتهم كأفراد وجماعات ، وقد يمس شؤون الدولة في صميمها ، فيعرض افشاء الأسرار حاضرها ومستقبلها للاضرار ، ومن هنا كان وضع التشريعات الداعية والقوانين الرادعة حتى لاتقع فريسة أعدائها ولا جدال في أن كل دولة

(1) مختلفون .

(قلت) ويستدل لهذا التأويل وهذا القول من الكتاب بقوله سبحانه وتعالى (واذكر عبدنا داود ذا الأيد انه أواب انا سخرنا الجبال معه يسبحن بالعشي والأشراق) وقوله (وان منها لما يهبط من خشية الله) على قول مجاهد وقوله (وتخر الجبال هذا أن دعوا للرحمن ولدا) وذكر ابن المبارك في دقايقه : أخبرنا مسمر عن عبد الله بن واصل عن عوف بن عبد الله قال : قال عبد الله ابن مسعود رضي الله عنه : ان الجبل يقول للعجل : يا فلان هل مر بك اليوم ذاك لله عز وجل ؟ فان قال نعم سر به ثم قرأ عبد الله (وقالوا اتخذ الرحمن ولدا) الآية قال :

وخبر الجذع أيضا مشهور في هذا الباب خرجه البخاري في مواضع من كتابه ، واذا ثبت ذلك في جماد واحد جاز في جميع الجمادات ولا استحالة في شيء من ذلك وقيل : تسبح الجمادات أنها تدعوا الناظر إليها إلى أن يقول : سبحان الله لعدم الادراك منها وقال الشاعر :

تلقي بتسييحه من حيث ما انصرفت
وتستقر حشا الرابي تبرعاد

أى يقول من رآها سبحان الله خالقها . فالصحيح أن الكل يسبح للأخبار الدالة على ذلك . ولو كان ذلك التسييح دلالة فأى تخصيص لداود ، وانما ذلك تسييح المقال بخلق الحياة والانطاق بالتسييح كما ذكرناه وقد نصت السنة على ما دل عليه ظاهر القرآن من تسييح كل شيء فالقول به أولى والله تعالى أعلم *

للبحث بقية

محمد نجيب المطيعي

أقراهن يسمعن الزور ولا يسمعن الخير وفيه عن أنس : ما من صباح ولا رواح الا تنادى بقاع الأرض بعضها بعضا بإجاراه ، هل مر بك اليوم عبد فضلى لله أو ذكر الله عليك فمن قائله لا ، ومن قائله : نعم فاذا قالت نعم رأته لها بذلك فضلا عليها وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم (لا يسمع صوت المؤذن جن ولا انس ولا شجر ولا مدر ولا شيء الا شهد له يوم القيامة) رواه ابن ماجه

villages); the Serbian patriarchal society and the system of *zadruga* (extended families living under the same roof); the very numerous migrations and emigrations (notably towards southern Hungary, south-western Bosnia, Southern Russia and the Croatian "Krajina"); the demographic evolution of the Serbian population; brigandage, and the question of guerilla bands against the Ottoman authorities (the *hajduks* and *uskoks*); the results of the wars and the continual devastations (shrinking of the economy from primitive agricultural methods and exhaustion of the soil); famines and epidemics (cholera and plague); the increasing authority of the Serbian Church and the crystallisation of Serbian national feeling; and cultural topics and the role played here by Jovan Rajić (1726-1801), Zaharije Orfelin (1726-85), Dositej Obradović (1739-1811) and Vuk Stefanović Karadžić (1787-1864). These subjects can be explored through titles listed below in the *Bibl.*

Bibliography (in addition to references given in the article): I.I. Tkalac, *Das serbische Volk in seiner Bedeutung für die orientalische Frage und für die europäische Zivilisation*, Leipzig 1853; B. Kallay, *Geschichte der Serben (1780-1815)*, Budapest-Vienna-Leipzig 1878, ²1910; S. Novaković, *Srbi i Turci XIV i XV veka*, Belgrade 1893, ²1933, ³1960; J. Radonić, *Zapadna Evropa i balkanski narodi prema Turcima u prvoj polovini 15 veka*, Novi Sad 1905; Novaković, *Tursko carstvo pred srpski ustanak 1780-1804*, Belgrade 1906; S. Stanojević, *Istorija srpskog naroda*, Belgrade 1908, ³1926; C. Jireček, *Geschichte der Serben*, 2 vols., Gotha 1911-18; A. Ivić, *Istorija Srba u Ugarskoj. Od pada Smedereva do seobe pod Čarnojevićima (1459-1690)*, Zagreb 1914; G. Gravier, *Les frontières historiques de la Serbie*, Paris 1919; Ivić, *Migracije Srba u Slavoniji tokom 16., 17. i 18. stoljeća*, Belgrade 1923; J. Ancel, *Peuples et nations des Balkans*, Paris 1926, ²1992; D. Pantelić, *Beogradski pašaluk posle Svištovskog mira, 1791-1794*, Belgrade 1927; V. Popović, *Istočno pitanje*, Belgrade 1928, ²Sarajevo 1965, ³Belgrade 1996; É. Haumont, *La formation de la Yougoslavie (XV-XX s.)*, Paris 1930; D. Pantelić, *Kočina Krajina*, Belgrade 1930; D. Popović, *O hajducima*, 2 vols., Belgrade 1930-1; A. Hajek, art. *Serbia*, in *Et* Suppl.; Ivić, *Istorija Srba u Vojvodini*, Novi Sad 1939; L. Hadrovics, *Le peuple serbe et son Église sous la domination turque*, Paris 1947; Pantelić, *Beogradski pašaluk pred Prvi srpski ustanak (1794-1804)*, Belgrade 1949; idem, *Srbi u Sremu*, Belgrade 1950; B. Djurdjev, *Uticaj turske vladavine na razvitak naših naroda*, in *Godišnjak ist. dr. BiH*, ii (Sarajevo 1950), 19-82; idem, *Osnovni problemi srpske istorije u periodu turske vlasti, nad našim narodima*, in *Istoriski Glasnik*, iii-iv (Belgrade 1950), 107-18; idem, *Uloga srpske crkve u borbi protiv osmanske vlasti*, dans *Pregled*, i (Sarajevo 1953), 35-42; *Istorija naroda Jugoslavije*, 2 vols., Belgrade-Zagreb-Ljubljana 1953-60; D. Popović, *Velika seoba Srba*, Belgrade 1954; Pantelić, *Srbi u Banatu do kraja osamnaestog veka*, Belgrade 1955; idem, *Srbi u Vojvodini*, 3 vols., Novi Sad 1957-63; R. Veselinović, *Vojvodina, Srbija i Makedonija pod turskom vlašću u drugoj polovini XVII veka*, Novi Sad 1960; Dj. Slijepčević, *Istorija srpske pravoslavne crkve*, 2 vols., Munich 1962-6; M. Mirković, *Pravni položaj i karakter srpske crkve pod turskom vlašću (1459-1766)*, Belgrade 1965; G. Stanojević, *Srbija u vreme Bečkog rata*, Belgrade 1976; *Istorija srpskog naroda*, 10 vols., Belgrade 1981-93; D.Lj. Kašić, *Pogled u prošlost srpske crkve*, Belgrade 1984; R. Mantran (ed.), *Histoire de l'Empire ottoman*, Paris 1989; O. Zirojević, *Srbija pod turskom vlašću (1459-1804)*, Novi Pazar 1995; and, for the ensemble of publi-

cations which have appeared in Yugoslavia 1945-75, J. Tadić (ed.), *Dix années d'historiographie yougoslave 1945-1955*, Belgrade 1955; idem (ed.), *Historiographie yougoslave 1955-1965*, Belgrade 1965; D. Janković (ed.), *The historiography of Yugoslavia 1965-1975*, Belgrade 1975. (A. Popović)

SİRR (A.), lit. "secret", denotes in Islamic spirituality two notions, at first sight distinct but which certain adepts did not hesitate to combine (al-Djurdjānī, 218; al-Tahānawī, i, 653; on the combination of the two senses, see e.g. al-Sulamī, 1953, 213, 216, 282).

1. The first notion is that of secret, mystery, arcana, in the sense of a teaching, a reality or even a doctrinal point, hidden by nature or which is kept hidden from persons considered unworthy of knowing it. If there is a secret, says al-Sarrādjī al-Ṭūsī (d. 378/998), probably taking up the *Shī'ī* concept of two levels of reality (Amir-Moezzi, 1997), it is because the object of knowledge sought by the individual has an obvious, exoteric (*zāhīr*) aspect and a hidden, esoteric (*bāṭin*) one. The *Qur'ān*, the *Ḥadīth*, knowledge, Islam, etc., all have these two distinct, complementary levels. In order to attain the esoteric level, a person must so dispose his body (lit. "his members", *qiwānīh*), since this level can only be reached by the "esoteric organ", sc. the heart (*qalb*). The *bāṭin* of objects of knowledge as well as the interior realities of a man are secrets that only the initiates can discover and which they must protect (al-Sarrādjī, 43-4). The mass of people, prisoners of their own ignorance and blindly attached to the letter only of religion, can only become violent if the secret is revealed to them, even if only partially (Lāhidjī, 100, 498; al-Kaysarī, 41; Kādī 'Abd al-Nabī, ii, 167). Even the *Qur'ān*, in two places, authorises the faithful to dissimulate their beliefs in cases of danger (III, 28; XL, 28), whence the adage, untingly repeated in the mystical works, "the breasts of free men are repositories (lit. 'tombs') of secrets" (*sudūr al-ahrār kubūr al-asyār*, see e.g. al-Tahānawī, 92).

According to the *Shī'a* (for whom "everything has a secret; the secret of Islam is *Shī'ism*," al-Kulaynī, ii, 14), this—i.e. essentially the Imāms' teachings, which has several esoteric levels, *bāṭin* and *bāṭin al-bāṭin*—contains secrets that must be protected at all costs (al-Ṣafīr, 28-9). The duty of keeping such secrets (*takīyya*, *kīmān*, *khāb*) is thus a canonical obligation for them (Kohlberg, 1975, 1995; Amir-Moezzi, 1992, index, s.v. *taqīyya*).

For the *Ṣūfīs* likewise, such notions as "protection of the secret" (*hiḏf al-sirr*, around which expression, above all, certain mystics combine the two senses of *sirr*), "concealing, changing the guise of something to make it appear other than it is" (*talbīs*), or further, "hiding the real nature of the particular interior state" (*ikhfāt al-hāl*), make up practices and disciplines which are particularly important (al-Suhrawardī 1983, 72; Huḏjwīrī, 500-1; 'Aḏfī, 89, 117; al-Shaybī, 20ff.). In the literature of mysticism, constant reference is made to the trial of al-Hallādjī [q.v.], who was executed in 309/922 for having divulged the Secret *par excellence*, by putting forward the famous *shahī* "I am the Real" (*anā 'l-hakk*), *hakk* being a Name of God. The greatest Persian mystical poets, such as 'Aṭṭār, 'Irāqī and Ḥāfīz, very often allude to the "crucified one of Baghdad" (sc. al-Hallādjī) and call the real spiritual masters "the people of the Secret" (*Khurramshāhī*, s.v. *ahl-i rāz*). This is why mystical authors, from their oldest writings onwards, devised an "allusive language" (*ishāra*), a coded form of discourse which was later to assume very numerous forms (technical vocabularies,

Sirr—a Lexicographical Essay on a Word with Various Nuances in Arabic and Islam

GÖSTA VITESTAM, Lund

I

The most prominent feature of the Arabic language is that the various derivations and formations of a root offer a bewildering variety of meanings. The different meanings often seem to have little in common, both when it comes to verbal and nominal forms. Indeed, they can appear to be contradictory. This is to some extent due to the manner in which Arabic was codified in writing. The Arabs were proud of having become a people with a written language. Erudite preservers of philological usage directed their attention to the richness of the Arabic language, which they regarded as a fantastic expression of the Arabic way of thinking. Since then the Arabs have continued to regard their language as an almost supernatural instrument. Even today, as we know, the language is actually a criterion for the concept of the "Arab". In circumstances such as these it is not surprising that the codification of Arabic in the older descriptions of the language was marked by conservatism. One could not bring oneself to weed out any of the nuances of meaning that had been given to words and expressions during the thousands of years in which families and tribes had lived in isolation in deserts and oases. What has also happened is that other roots, both native and foreign, have been identified with a root to which they bore a superficial resemblance and have become a part of it, and that the root has thereby acquired additional meanings. Even if it is not, in principle, especially meaningful to construct a common denominator for the various meanings of a root, in certain cases it can be of interest to present some views.

Strictly speaking, what has been said above can be exemplified with practically any Arabic root. In this paper we shall study the root *srr*, and in particular how the noun *sirr* is used in classical Arabic.

The meanings that in classical literature are mainly associated with the root *srr* are, as is well known, on the one hand "to show joy", and on the other "to keep a secret". Among the meanings of the root there is, however, one which is perhaps the original, general Semitic meaning, namely, "to cut the umbilical cord (*surra*)". *Surr* and *surra* "umbilical cord", "navel", "centre", etc., can be compared with, for example, Hebrew *šor(r)*. "To cut the umbilical cord" is an act connected to some extent with man's private parts, which are often designated by the word *sirr* "the secret". Further, as "centre" it would also seem to be the innermost kernel, the opposite of the surrounding obvious circumstances. At the same time is possible that it was regarded as a happy event to cut an umbilical cord and thereby see a new generation added to the family. A feeling of joy can likewise be derived from sticking a spear into the navel of a charging enemy. a